



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره دوم • تابستان ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 4, No. 2, Summer 2021



آمیختگی فقه و اخلاق

در گزاره‌های فقهی باب معاملات

منصوره بکایی* | محمدتقی فخلعی** | سید محمد هادی قبولی درافشان***

doi 10.22034/ethics.2022.49834.1450

چکیده

به رغم این که مسائل فقهی باب معاملات عرصه‌های پیگیری اغراض عقلایی در سطح معیشت و به منظور تأمین منافع مالی فردی و اجتماعی اند و در نگاه نخست، گمان می‌رود که همه چیز تابعی از منافع و مصالح تجاری آدمیان است و تنها قید محدودکننده گزاره‌های حقوقی این باب، اصل تعادل و توازن در معاوضات است، اما با ژرف‌نگری در این موضوع، زمینه‌های وسیعی از آمیختگی فقه و اخلاق در این حیطه می‌توان یافت. در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با تعمق و تدبیر در اصول اخلاقی و احکام فقهی معاملات گونه‌های متعددی از تأثیرگذاری اخلاق در فقه را برجسته شده و مجموعه‌ای از احکام معاملات که برخوردار از جنبه اخلاقی هستند شناسایی و دسته‌بندی شده است و از این رهگذر، تلاش شده تا با ارائه تصویری جامع و منسجم از گزاره‌های حقوقی فقه، شبهه مغایرت فقه و اخلاق نیز زدوده شود.

کلیدواژه‌ها

اخلاق، فقه، رابطه فقه و اخلاق، تأثیر اخلاق در فقه، ابواب معاملات، ابواب عقود.

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران | bokaei_2@yahoo.com
** استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول) | fakhlaei@um.ac.ir
*** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. | h.ghaboli@um.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱

در نسبت‌سنجی فقه و اخلاق در ابواب معاملات، در نگاه نخست، به نظر می‌رسد معاملات که جنبه اجتماعی دارند و در تعامل بین افراد معنا پیدا می‌کنند، عرصه رقابت بر سر منافع و مزایا هستند و از همین رو، ارتباط فقه، حقوق و اخلاق بی‌معناست؛ در حالی که در نگاه ثانوی و پس از ژرف‌اندیشی، پی‌می‌بریم که بخش مهمی از مسائل فقهی باب معاملات، ماهیتی اخلاقی دارند، بر بنیان‌های اخلاقی بنا نهاده شده‌اند و افزون بر این، تأمین‌کننده اهداف و اغراض اخلاقی‌اند.

بحث از آداب تجارب و مکاسب محرّمه در کتب معتبر فقهی که بخش قابل توجهی از فقه معاملات را دربر می‌گیرد و در دل خود بحث از حرمت غیبت، دروغ، نیمه (سخن‌چینی) و بسیاری از مسائل اخلاقی را جای داده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۸۲؛ امام خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۱۴)، اهمیت فراگیری احکام و اخلاقیات پیش از پرداختن به تجارت (نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹؛ شیخ حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۸۲-۲۸۳؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۶)، بهترین دلیل بر اتکای فقه به اخلاق و همگرایی این دو حوزه معرفتی در باب معاملات است، اما فقه حتی اگر در ماهیت و مضامین، رابطه آشکاری با اخلاق داشته باشد، در طول تاریخ و در فرایند استنباط و در اندیشه استنباطی فقیه آن چنان جایگاه روشنی پیدا نکرده و این نقش به درستی شناسایی نشده است و امروزه ضروری است که این نحوه ارتباطات بیشتر شناسایی و تحکیم شوند.

بر همین اساس، مقابله با جریان منتقدی که بی‌رحمانه به فقه هجمه و حمله می‌کند و فقه موجود را به نوعی فقه غیر اخلاقی می‌انگارد، باید دغدغه فقه‌پژوهان معاصر باشد، تا پس از بررسی و جست‌وجوی حقیقت موضوعی اتخاذ نمایند تا هم از قضاوت‌های ناعادلانه و مبالغه‌آمیز دور باشد و هم حقیقت را تا حد ممکن نمایان سازد.

لازم به ذکر است که ظهور و بروز مسائل اخلاقی در فقه معاملات به یک صورت نبوده و در هر کدام از احکام معاملات به شکل خاصی نمایان می‌شود. گاهی آموزه‌های اخلاقی به صورت پیشینی، مبنا و علت احکام شرعی می‌شوند، گاهی به صورت پسینی غایت احکام فقهی می‌شوند، گاهی ماهیت مشترک با فقه معاملات دارند، گاهی فقه با وضع احکامی به حمایت از گزاره‌های اخلاقی برخاسته و گاهی اصول اخلاقی با وجه تربیتی در معاملات جلوه‌گر می‌شوند.

در این مقاله در صدد برآمده‌ایم تا با انسجام‌بخشی و ساماندهی گزاره‌های اخلاقی و احکام فقهی در ذیل یکی از انحاء رابطه فقه و اخلاق، که بر اساس جست‌وجوی انجام شده، در کتب علمای اخلاق و اندیشمندان فقه بدین نحو بیان نشده و با برجسته ساختن جنبه‌های اخلاقی در فقه معاملات و یادآوری ضرورت توجه به آموزه‌های اخلاقی در استنباط احکام معاملات، اثبات

کند که در هر دوره‌ای و با هر مقتضیات زمانی و مکانی، با آمیختن احساس اخلاقی با اهداف معیشتی، می‌توان معضلات و مشکلات معیشتی و اقتصادی آحاد مردم را بهتر حل و فصل کرد.

۱. مفهوم شناسی

۱.۱. اخلاق

در نگاه علمای اخلاق مسلمان، «اخلاق» عبارت است از ملکه‌ای نفسانی که بر اثر تکرار یک عمل به وجود آید، (نک: ابن مسکویه، بی‌تا، ص ۵۱). از دیدگاه فیلسوفان اخلاق جدید، «فعل اخلاقی» فعلی است که پس از تفکر و اندیشه و با اختیار انسان انجام گرفته و در معرض قضاوت و داوری اخلاقی قرار می‌گیرد و ستایش یا نکوهش می‌شود؛ چنان‌چه عملی ارزشمند شناخته شد، عمل اخلاقی است و اگر عاری از ارزش بود، غیر اخلاقی شمرده می‌شود (نک: هیر، ۱۳۸۳، ص ۳۸-۳۷).

موضوع فقه معاملات، «فعل مکلفین» است و بر این اساس، اگر دامنه اخلاق را فعل و حالت بگیریم، بین فقه معاملات و اخلاق - از جهت موضوع - تناسبی وجود خواهد داشت؛ به این معنا که هر دو از فعل مکلف بحث می‌کنند. از همین رو، مینا در پژوهش حاضر، «صفات و ملکات نفسانی» و «اعمال و رفتار» توأمان‌اند و این همان معیار کلی ارزش‌گذاری اخلاقی در اسلام است که در آن «نیت و انگیزه عمل» و «حُسن عمل»، هر دو مینا و مورد توجه هستند.

۲.۱. معاملات

معاملات، در فقه چند معنا دارد: الف) «معاملات بمعنی الاعم» که مراد از آن قراردادهایی است که صحبشان متوقف بر قصد قربت نیست؛ چه متوقف بر انشاء باشد و چه نباشد، و توقف بر انشاء، چه از یک طرف باشد و چه از دو طرف (نانینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۳، شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۹۹). ب) «معاملات بمعنی الاخص» که مراد از آن قراردادهایی است که متوقف بر انشاء هستند؛ حتی اگر توقف، یک طرفه باشد که شامل عقود و ایقاعات می‌شود (موسوی خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۸؛ تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸؛ مرتضوی لنگرودی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۰۹). ج) معامله به لحاظ لغوی که در معنای تجارت، داد و ستد و خرید و فروش - در معنایی اخص از دیگر معانی - به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷، واژه معامله). د) معاملات، به یک معنا عبارت است از احکام شرعی متعلق به امور دنیوی به اعتبار بقای شخص؛ مانند بیع، رهن، اجاره، نکاح و بالجمله آنچه مقصود عمده



آن امر دنیا باشد، معامله است (سجادی، بی تا، ج ۳، ص ۱۸۲۰).

البته، در قانون مدنی و آثار اندیشمندان علم حقوق، «معامله» کلمه‌ای است که عمدتاً به عنوان مترادف، «عقد» و «قرارداد» به کار می‌رود. شایان ذکر است، قلمرو معاملات در پژوهش حاضر - چنان‌که در حقوق نیز مرسوم است - کلیه عقود و قراردادهایی است که جنبه مالی دارند و از همین رو، معاملات به معنای اعم که ایقاعات و عقود غیر مالی مانند نکاح را در بر می‌گیرد، در اینجا محل و موضوع بحث نیستند.^۱

۲. گونه‌های متعدد رابطه فقه معاملات و اخلاق

اخلاق، به انحاء گوناگون می‌تواند در احکام فقهی معاملات بروز پیدا کند. البته، باید توجه داشت که نحوه استقرار هر یک از این اصول اخلاقی در فقه معاملات، بدین معنا نیست که گزاره‌های اخلاقی و احکام فقهی تنها در ذیل همین نوع از گونه‌های رابطه فقه و اخلاق قابل طرح اند، بلکه ممکن است یک اصل اخلاقی در چند موضع جای گیرد.

۲.۱. اخلاق، غایت احکام فقهی

اخلاق، در این گونه از رابطه فقه و اخلاق، غایت احکام فقهی معاملات است، به این شکل که نقش پسینی دارد و هدف احکام فقهی به حساب می‌آید. متفکران اهل سنت، بیش از دیگران در بسط مقاصد و غایات شرعی سهم داشته‌اند، افرادی چون: «طاهر بن عاشور»، «علال الفاسی»، «طاها عبدالرحمن»، «جمال‌الدین عطیه» و «احمد ریسونی» به بازنگری در شمار مقاصد شریعت و توسعه آن قائل هستند و مواردی همچون حفظ فطرت، آزادی، حقوق فردی، کرامت، امنیت، وحدت، اخلاق، صلح و عدالت را از جمله مقاصد شریعت برشمرده‌اند (ریسونی، ۲۰۰۳، ص ۱۰۷؛ عطیه، ۲۰۰۱، ص ۹۶) از میان این مؤلفه‌ها، نقش و تأثیر غایت و مقصد عدالت را در سطح مسائل معاملات، ردیابی می‌کنیم.

۲.۱.۱. عدالت

لغت‌شناسان برای «عدالت» معانی مختلفی از جمله، دادگری و انصاف، استقامت، میانه بین

۱. برای مطالعه بیشتر در باره معنای معاملات، نک: صفایی، ۱۳۹۴، ص ۱۸.

افراط و تفریط، جزا (ثواب، سزای اعمال) و حکم به حق، بیان کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۴۳۶-۴۳۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۱۳؛ زبیدی، بی تا، ج ۱۵، ص ۴۷۱). در اصطلاح فقها و فیلسوفان نیز «عدالت» مترادف با «مساوات و انصاف» انگاشته شده و برخی نیز آن را هم معنا با «توازن و تناسب» دانسته‌اند؛ در حالی که برخی آن را به «نهادن هر چیز در جای خود» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷) یا «دادن حق هر ذی حق» (طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۱) معنا کرده‌اند.^۱

عدالت، به مثابه یک اصل اخلاقی در بُعد اجتماعی آن به معنای تساوی، تعادل، توازن، به عنوان هدف به عقود و معاملات نزدیک است.

در واقع، هدف از عقود معاوضی، به دست آوردن عوض و معوض، با ارزش برابر و مساوی است و این همان عدالتی است که به معنای حدّ وسط و اعتدال در هر چیز، در علم اخلاق از آن صحبت به میان می‌آید و نقص در عوضین قرارداد در ارکان این موازنه خلل ایجاد می‌کند. بنابراین، عدالت در فقه معاملات، به معنای ایجاد توازن، برابری و تساوی بین عوض و معوض، یکی از غایات احکام فقهی معاملات است که شهید صدر به طور مستقل به آن پرداخته و دیگران در این بحث ورود پیدا نکرده‌اند (صدر، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۴۷-۵۳).

در ادامه، شواهد و نمونه‌هایی از دخالت اصل تعادل در عوضین در معاوضات ذکر می‌شود.

۱.۱.۱.۲. ۱. مقابله با تطفیف

یکی از شاخصه‌های عدالت، به عنوان غایت احکام معاملی، پرهیز از کم‌فروشی است؛ از آنجا که کم‌فروشی در اندیشه و کلام فقها ظلم شمرده شده است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲، ج ۵، ص ۲۰۲؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۷؛ منتظری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۳؛ صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۸۳). مراد از ظلم، عدم تناسب مالی و اعتدال بین عوض و معوض است که با منع صریح شارع اسلام روبه رو شده است. در آیات نخست سوره مطففین^۲ پس از تهدید کم‌فروشان به ریشه اخلاقی کم‌فروشی اشاره شده است. این واقعیت که کسانی از آدمیان هر گاه از دیگران پیمانانه بگیرند کامل می‌گیرند و هر گاه به ایشان پیمانانه دهند یا برایشان (کالایی را) وزن کنند، کم می‌گذارند

۱. برای مطالعه و آگاهی از اهم دیدگاه‌های ارائه شده در باب مفهوم عدالت، نک: قربان‌نیا، ۱۳۸۱، ص ۲۱-۳۱.

۲. «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ وای بر کم‌فروشان، آنها که چون از مردم کالایی را با پیمانانه وزن می‌ستانند، تمام و کامل می‌ستانند، و چون برای آنان پیمانانه وزن کنند، کم می‌دهند (سوره مطففین، آیه ۱-۳).



اشاره به ردیلت خودپسندی کم‌فروشان دارد؛ گویی اینان همه مزایا را از آن خود می‌خواهند و چشم بر مزایای دیگران فرو بسته‌اند. این اخذ تام و پرداخت ناقص، تعادل را به هم می‌زند. به عبارتی، گرچه تعادل در ماهیت «تطفیف» ملاحظه نشده است، اما غایت منع از تطفیف، آن گونه که در اندیشه فقها آمده، دوری از ظلم و تحقق عدالت است و همان‌گونه که ذکر شد، اصل اخلاقی «عدالت» در مفهوم اجتماعی‌اش به معنای برقراری تعادل و توازن است. در برابر این ردیله اخلاقی، قاعده زرین اخلاقی «آنچه بر خود می‌پسندی برای دیگری پسند و آنچه بر دیگری نمی‌پسندی بر خود مپسند» قرار دارد و تربیت اسلامی و قرآنی در صدد است تا در عرصه تعارض منافع مادی، این احساس لطیف اخلاقی را به آدمی ببخشد.

در همین راستا، یکی از آداب بیع، بیشتر دادن و کمتر گرفتن معرفی شده است که دقیقاً نقطه مقابل کم‌فروشی است و مقتضای رعایت حق الناس و فرار از مشغولیت ذمه است و به نحوی با اصل «عدالت» که تضمین‌کننده حقوق آدمیان است، ارتباط دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۹۱؛ وجدانی فخر، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مرعشی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۶؛ ذهنی تهرانی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۵۶؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۹۴؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۱۴)

قابل توجه است که برخی مواردی که امروزه در حقوق تجارت بین‌الملل، با عنوان قیمت شکنی یا دامپینگ^۱ مطرح می‌شود، از مصادیق مخالف اصل عدالت است.

فقها در تحلیل ماهیت حقوقی «خیار» به این نکته توجه داده‌اند که عقود معاوضی مبتنی بر یک شرط ضمنی ارتکازی‌اند و آن عبارت است از تعادل بین عوضین؛ به طوری که اگر یکی از دو عوض دچار نقصان شود، این تعادل و توازن به هم می‌خورد و با این شرط ضمنی ارتکازی مخالفت صورت می‌گیرد و مآلاً «خیار فسخ» برای شخص متضرر پدید می‌آید (سند، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۴۱؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۶۲۲).

ممکن است در پذیرش به هم خوردن تعادل به عنوان مبنای خیار، اشکال شود و ناصحیح تلقی شود، اما در پاسخ می‌توان گفت که این شالوده، آشکارا و بی‌واسطه در کلام فقها ذکر شده است. یکی از نویسندگان در این باره تصریح کرده است:

تساوی عوضین - به لحاظ مالیت داشتن - بر حسب عرف، از جمله شروط عقلایی و ارتکازات نزد عقلا و از ارکان اساسی عقد به شمار می‌رود. بنابراین، مبادرت ورزیدن به انجام معامله‌ای که در آن تفاوت چشم‌گیری بین عوضین باشد که نتوان از آن چشم

1. dumping

پوشید، سبب بطلان معامله می‌شود^۱ (سند، ۱۴۲۸، ص ۷۳).

بدیهی است که این موارد، مشمول مصادیقی که در آن جواز اقدام به ضرر وجود دارد، نخواهد شد.

۲.۱.۱.۲. خیار غبن

غبن، به زیانی در معاملات اطلاق می‌شود که در اثر بر هم خوردن تعادل ارزش عوضین و یا نابرابری فاحش ارزش معوض و عوض به یکی از طرفین قرارداد که جاهل به قیمت عادلانه معوض در بازار است، وارد می‌شود؛ زیرا هدف هر یک از متعاملین در عقد بیع، رسیدن به عوض و معوضی است که از لحاظ مالیت با یکدیگر برابری کنند. از این رو برای ثبوت خیار در وقت ظهور غبن، به تخلف از شرط ضمنی و اراده ارتکازی عقلاً مبنی بر تساوی بین عوضین در مالیت، استناد می‌شود (محقق داماد، ۱۴۱۶، ص ۶۶؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۳۰؛ نائینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۷).

توجهی که شیخ انصاری از علامه حلی برای خیار غبن نقل کرده است، نابرابری در مالیت عوضین است که به سلامت اراده لطمه می‌زند (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۳۷۱)؛ زیرا داعی هر شخص از انعقاد عقد بیع آن است که به عوض مساوی با آنچه که به طرف مقابل می‌دهد، دست یابد و نقصی در مالیت برابر یکی از عوض و معوض حاصل نیاید. حال اگر این نقض پدید آید و تعادل در مالیت به هم بخورد، انگیزه و داعی فرد از انعقاد این عقد مخدوش شده و گویی راضی به انجام چنین معامله‌ای نیست.

هم‌راستا با خیار غبن، «بیع محاباتی» است که در آن به لحاظ دخالت امری عاطفی و مانند آن از روی علم و عمد، تعادل ارزش عوضین مورد توجه قرار نمی‌گیرد و ارزش مبیع و ثمن عرفاً متفاوت است، اما این خروج از تعادل میان تعهدات طرفین، «غبن» خوانده نمی‌شود و خیاری وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۹۹).

۳.۱.۱.۲. خیار عیب

اندیشمندان فقه و حقوق در رابطه با مبنای «خیار عیب» اختلاف نظر دارند. البته، از آنجا که

۱. «من الشروط العقلیة و ارتکازات العقلاء اعتبار تساوی العوضین فی المالیة بحسب العادة، و هذا يعتبر من مقومات العقد، فالإقدام علی المعاملة التي یكون فیها تفاوت لا یتسامح به موجب لبطلان تلك المعاملة».



بحث به معاملات به معنای اخص اختصاص دارد، از عیوب مجوز فسخ نکاح بحث نشده است. برخی مبنای وضع خیار عیب را قاعده لاضرر و برخی دیگر شرط ضمنی ارتكازی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که استناد به شرط ضمنی ارتكازی به عنوان مبنای خیار عیب دقیق‌تر است. در توضیح باید گفت که بنای عرف بر این است که وقتی کسی کالایی را از دیگری خریداری می‌کند، اصل را بر خرید کالای سالم می‌گذارد و از همین رو، تخلف از شرط مذکور، ایجاد خیار عیب را به همراه دارد (قبولی درافشان، سید محمد هادی و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۱۰۹-۱۱۰).

همچنین از نظر عقلا، صفت صحت و سلامت عوضین از هر عیبی جزء شروط ضمنی ارتكازی است که وجود آن موجب نقص در مالیت و به هم خوردن تعادل عوضین می‌شود (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۱۷۰؛ خالصی، ۱۴۱۵، ص ۵۹؛ نائینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۱).

وقتی طرفین با این هدف که جزئی از ثمن در قبال صحت ثمن و همچنین جزئی از ثمن در قبال وصف صحت ثمن قرار گیرد، به بستن قراردادی مبادرت می‌ورزند، تعادل ارزش عوضین و عدم زیادت یکی بر دیگری را لازم دانسته‌اند (روحانی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳۳) و چون این هدف به دلایلی همچون معیوب بودن مبیع، نقض شود، فقها «خیار عیب» را تضمین‌کننده سلامت عوضین و تأمین عدالت معاوضی دانسته‌اند (روحانی، ۱۴۲۹، ص ۱۸۸).

به رغم این که در اندیشه بیشتر فقها، مبنا و علت پیدایش خیارات، «قاعده لاضرر» است، (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۴۵۹؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۹۶؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۵۴۷؛ صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۲۳، ص ۵۰) عده‌ای دیگر «لاضرر» را مدرک برای ثبوت خیار ندانسته و مبنای خیار را تخلف از شرط ارتكازی ثابت در معاملات عقلایی مبنی بر تساوی عوضین در مالیت معرفی کرده‌اند و بر این باورند که هر چیزی که سبب نقصان یکی از عوضین نسبت به دیگری شود، در تنافی با این شرط ارتكازی است و سبب پیدایش خیارات می‌شود^۱ (موسوی خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۶۲۱).

می‌توان ادعا کرد که بین «قاعده لاضرر» و «تعادل عوضین» به عنوان مبنای کثیری از خیارات، منافاتی وجود ندارد؛ چون عدم رعایت تعادل عوضین عملاً به ضرر و زیان یک طرف می‌انجامد

۱. مرحوم محقق خویی، مبنای ایجاد «خیار عیب» را - به صراحت - تخلف از شرط ضمنی ارتكازی مبنی بر سالم بودن مبیع دانسته و بیان داشته‌اند که عدم تصریح به شرط مذکور، مبتنی بر «اصل صحت» است. عبارت این اندیشمند بزرگ بدین صورت است: «اذا ظهر عیب فی المبیع فیکون للمشتري خيار العيب لتخلف الشرط الضمني الارتكازی الذي ترک التصريح به اعتماداً علی اصالة الصحة» (موسوی خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۴).

و تعادل معاوضی را نیز مخدوش می‌کند. این پیوستگی بین «قاعده لاضرر» و «تعادل عوضین» را می‌توان در اندیشه فقیهانی یافت که برداشت خود از «قاعده لاضرر» را به «نهی ضرر غیر متدارک» تعبیر کرده‌اند (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ص ۱۹۴-۱۹۳؛ ایروانی، ۱۴۲۶، ص ۱۱۸). گویا این دسته از فقها خواسته‌اند با تدارک و جبران ضرر، تعادل به هم خورده در اثر ضرر و زیان یکی از طرفین را به حالت اولی خود بازگردانند. با این وجود، می‌توان ایجاد تعادل و توازن را به مثابه اصلی اخلاقی مبنای شکل‌گیری معاوضات دانست و عدالت را یکی از غایات و مقاصد شریعت در باب معاملات به حساب آورد. از سویی، فقها معیار «ضرر» را در «قاعده لاضرر» را هر گونه نقصان در عین و قیمت که عرف و عادت از آن چشم‌پوشی نمی‌کند، معرفی کرده‌اند (سینی‌مازندرانی، ۱۴۲۷، ص ۱۷۷؛ مدنی‌کاشانی، ۱۴۰۹، ص ۸۲، سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵، ص ۵۹؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۰۹). به گفته یکی از فقها، «صدق عنوان ضرر عرفاً زمانی رخ می‌دهد که نقصان در یک طرف رخ دهد؛ در حالی که ما به ازای آن که مساوی با آن است، چنین نقصی نداشته باشد» (نراقی، بی‌تا، ج ۶۲).

بر این اساس، یکی از اهداف مهم و کاربردی «قاعده لاضرر»، حفظ تعادل و تساوی عوضین در نقص و ایرادی است که به آنها وارد می‌شود.^۱

۲.۲. اخلاق، زمینه‌ساز استدلال فقهی

اخلاق، گاه زمینه‌ساز استدلال‌های فقهی است و در سلسله علل احکام معاملات از آن یاد می‌شود و بلکه خود دلیل استنباط احکام شرعی به حساب می‌آید.

۲.۲.۱. وفا

«وفاداری» از هنجارها و صفات نیکو و مهم اخلاقی است که با دو عنوان «عهد» و «عقد» قرین

۱. لازم به ذکر است که غایت ایجاد عدالت در مفاد «قاعده لاضرر» بر پایه قرائت‌های متعدد از «لاضرر» یکسان نیست. بر اساس خوانشی که مفاد لاضرر را نهی از ضرر دانسته، (اصفهانی، ۱۴۱۰، ص ۱۸) لاضرر، در صدد نهی از اضرار آدمیان است تا با زیان رساندن به یکدیگر ظلم را رواج ندهند و عدل را زیر پا نگذارند. در خوانش نفی ضرر غیر متدارک (فاضل تونی، ۱۴۱۵، ص ۱۹۴-۱۹۳؛ ایروانی، ۱۴۲۶، ص ۱۱۸) نیز ارتباط نزدیکی بین لاضرر و عدالت برقرار است؛ زیرا تدارکِ ضرر، راهی برای تحقق عدالت است، اما بنا به خوانش شیخ انصاری و نفی حکم ضرری (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ص ۲۴۶، نائینی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۴)، ارتباط «لاضرر» با عدالت در عرصه خیارات معلوم است؛ بدین صورت که لاضرر با نفی لزوم معامله‌ای که در آن شرط تعادل عوضین رعایت نشده، ضمانت اجرای نیرومندی برای رعایت عدالت معاوضی قرار داده است.



شده است. این واژه هرچند در متون اخلاقی و دینی نیز به کار می‌رود، اما از آنجا که مفهوم آن از گستردگی بیشتری برخوردار است و شامل تمام روابط فردی و اجتماعی انسان با خود و خداوند و دیگران می‌شود و عرصه قراردادهای و تعامل‌های حقوقی مالی و غیرمالی را نیز در بر می‌گیرد. سفارش به پایبندی به این اصل اخلاقی در متون دینی، همراه با دو عنوان «عهد» و «وعد» همراه شده است. «عهد» و «وعد» مقارن با یکدیگر به کار می‌روند و مفهومی نزدیک به هم دارند و به لحاظ لغوی با یکدیگر مترادف هستند، اما به لحاظ اصطلاحی، با یکدیگر متفاوت هستند. عهد، بر سه گونه است: (۱) عهد با خدا؛ (۲) عهد با مردم؛ (۳) عهد با خویشان. عهد با خداوند، در آثار فقهی، در مباحث مربوط به نذر می‌گنجد و از همین رو، نه تنها از لحاظ اخلاقی لازم الوفاء است، بلکه به لحاظ فقهی نیز شکستن نذر، مستلزم پرداخت كفاره از سوی نقض‌کننده آن است (مغنیه، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۰).

عهد با مردم، عبارت است از عملی که به موجب آن، متعهد آنچه را که در قرارداد بر عهده گرفته است، انجام می‌دهد. بنا براین، وفای به عهد به معنای اجرای قرارداد است و «وفای به عهد» - به لحاظ حکم تکلیفی - واجب است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۶). البته، این پیمان با مردم، گاه دو طرفه است و بر این مبنا، واژه «عهد» و «عقد» مترادف با یکدیگر به کار می‌روند (نابینی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۷) و گاه عهد با مردم، یک طرفه است که این‌گونه عهدها، «وعد»، «عهد ابتدایی» و «شرط ابتدایی» نامیده می‌شوند که گرچه به لحاظ فقهی وفای به آنها واجب نیست و تنها مستحب مؤکد است، اما به لحاظ اخلاقی، محترم و لازم الوفاء هستند؛ هرچند در این مورد نیز برخی قائل به وجوب وفا هستند (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۳۰۳؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۰، ص ۱۳۲).

۲.۱.۱. وفای به عهد

اصل اخلاقی «وفای به عهد» و عقد در متون فقهی فراوان جلوه‌گری می‌کند؛ به طوری که ترجیح‌بند مسائل فقه معاملات واقع شده است. خداوند در قرآن کریم به وفای به عهد امر کرده و وفاداری به عهد و پیمان را تکلیفاً، امری لازم دانسته است^۱ و نسبت به نقض عهد و پیمان هشدار داده است.^۲

۱. «وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ»؛ و به پیمانی که بسته‌اید، وفا کنید (سوره بقره، آیه ۴۰)؛ «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ»؛ و به عهد خدا وفادار باشید (سوره نحل، آیه ۹۱).

۲. «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ و به پیمان وفا کنید که (در قیامت) از عهد و پیمان سؤال خواهد شد. (سوره اسراء، آیه ۳۴).

فقیهان با استدلال به آیات نازل شده در این رابطه و به ویژه آیه نخست سوره مائده، از حکم تکلیفی وجوب وفای به پیمان نام برده‌اند؛ (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۶؛ خرازی، ۱۴۲۳، ج ۷، ص ۱۶۸؛ حسینی حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۸۶) زیرا هر عقدی را نوعی «عهد» به حساب آورده‌اند، (طریحی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۷؛ نراقی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱) و از مدلول آیه کریمه نیز در استدلال برای اثبات انگاره اصل لزوم عقود و قراردادها به مثابه حکم وضعی بهره گرفته‌اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۲۱؛ مقدّس اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۸۲، مقدّس اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۴۶۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۲۲، ص ۲۲۰). همه این تأکیدات از آن روست که عرصه معاملات (عقود و ایقاعات) به عرصه‌ای امن و اطمینان بخش تبدیل شود و غدر و خیانت و نقض پیمان رخت بر بندد و لطافت اخلاقی در روابط حقوقی و مالی سایه گستراند؛ بدین معنا که گرچه با قواعد و قوانین خشک حقوقی مواجه هستیم، اما باید سختی قواعد مذکور را به گلاب قواعد اخلاقی شستشو داد.

۲.۱.۲. وفای به وعد

از دیگر مصادیق «وفا»، «وفای به وعد» است که مطلوبیت آن مورد توجه فقیهان قرار دارد و گاه از آن با عنوان قبح «تخلف از وعده» (مجلسی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۲۵، مازندرانی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۲۵) در علم اخلاق یاد شده است.

صاحب عروة الوثقی، دلیل وجوب وفای به وعد را همان دلیل اعتبار شروط ابتدایی دانسته و معتقد است که وعده‌های پیشین که در محیط عقد مطرح نیست و حاصل گفت‌وگوهای پیش از عقد است، به مثابه شرط ابتدایی - همچون شرط ضمن عقد - لازم الوفاست (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۱۷). در هر حال، اصل وفای به عقد و عهد، به مثابه یک قاعده سترگ حقوقی، دلیل بر حکم تکلیفی و وضعی انبوهی از عقود است، ولی وجوب یا استحباب وفای به وعد، گزاره‌ای فقهی در فقه معاملات به حساب می‌آید.

۲.۲.۲. احسان

از جمله اصول زرین اخلاقی که همراه با عدالت در قرآن کریم به آن امر شده است، «احسان» است^۱ و حتی می‌توان گفت که مرتبه احسان از عدالت بالاتر است؛ زیرا با رعایت عدالت، هر

۱. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛ خدا به عدالت و نیکی کردن فرمان می‌دهد (سوره نحل، آیه ۹۰).



صاحبِ حقی به حَقِّ خود نائل می‌شود، ولی در احسان، فرد محسن، آن چه بیش از وظیفه و حَقِّ اوست، انجام می‌دهد و از حَقِّ خود در جهت منافع دیگری می‌گذرد (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۳۶). مشهور فقها بر این اعتقادند که در عقد ودیعه و وکالت تبرعی، به هنگام اختلاف در رد مال، بدین صورت که فرد ودعی و وکیل، ادعای رد مال و مالک آن را انکار کند، قول ودعی و وکیل به جهت احسانی بودن عمل او پذیرفته می‌شود (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۶۳۷؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ج ۲۱، ۳۹۴؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۳۱۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۹) و دلیل بر این حکم، آیه کریمه «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» است که بازتاب‌دهنده «اصل احسان» در فقه است.

۲.۲.۳. امانت‌داری

ارزش اخلاقی امانت‌داری - به عنوان یک فضیلت اخلاقی در برابر رذیلت خیانت و غدر و خدعه - سبب شده تا در نظام‌های حقوقی مختلف، «امین» جایگاه ویژه‌ای داشته باشد؛ گرچه در نگاه مشهور فقها، اذن در تصرف مال، سبب ایجاد وصف امانت است (خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۳۴۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳) و این وصف امانت، دلیلی بر عدم ضمان امین در صورت تلف شدن مال بدون تعدی و تفریط اوست (شاهد ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۳۸۳؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۰، ص ۲۳۴؛ طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۸۹؛ محقق حلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۵۰).

۲.۳.۲. نقش حمایتی فقه از اخلاق

فقه با ایجاد ضمانت اجرایی مانند قرار دادن حق فسخ، با برخی از رذایل اخلاقی به مبارزه برخاسته و گاه با رفع ضمان از کسانی که متخلف به فضایل اخلاقی شده‌اند، از اصول اخلاقی حمایت کرده است. در ادامه، برخی از جلوه‌های حمایتی فقه از اخلاق پرداخته می‌شود.

۲.۳.۱. احسان

میل و گرایش فطری انسان به احسان، پایه و اساس یکی از اصول اخلاقی در اسلام و مبنا و مستند قاعده اخلاقی است. در جهت ایضاح مفهوم «احسان»، معانی متعددی ذکر شده که از جمله آنها عبارتند از: «الاتیان بالفعل الحسن، (فیومی، ۱۴۱۸، ص ۷۴) هو الاتیان بالفعل علی وجه الحسن، (آلوسی، بی‌تا، ج ۲۶۰، ص ۱۴) اثبات الحسن و ایجاد» (رازی، بی‌تا، ج ۱۳۱، ص ۲۹). همه این

معانی را در این معنا می‌توان خلاصه کرد که احسان به معنای صدور عمل نیک است؛ چنانچه شخصی با انجام عمل نیک قصد کمک کردن به شخص دیگری را داشته باشد و در صدد باشد تا به او نفعی رساند یا ضرری را از او دفع نماید، به او احسان کرده است (سرور، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۰). آیه ۹۱ سوره شریفه توبه را می‌توان تأییدی بر خدمت فقه به اصل اخلاقی احسان دانست. بر مبنای این آیه شریفه، کسانی که تمام تلاش خود را به کار می‌بندند و به رغم پشتکار و پایمردی، نمی‌توانند کارشان را به سرانجام برسانند و به اهدافشان نائل شوند، رحمت و عنایت خداوند شامل حالشان شده و احسانشان پذیرفته می‌شود و در زمره «محسنین» قرار می‌گیرند.

«لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَى وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ بر ضعفا و بیماران و بر کسانی که چیزی برای خرج کردن ندارند - در صورتی که برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند - تکلیف و حرجی نیست، بر نیکوکاران طریقی برای شماتت وجود ندارد و خدا آمرزنده و مهربان است (سوره توبه، آیه ۹۱).



۶۳

این آیه، همانگونه که پیداست، آنها را که صداقتشان در ایمان را نشان داده‌اند و خیرخواهی‌شان را نسبت به دین خدا و رسولش ثابت کرده‌اند، از «محسنین» می‌شمارد؛ هرچند آنها به دلایلی نمی‌توانند در جهاد و مبارزه علیه مشرکین شرکت کنند و یا در این راه چیزی انفاق کنند. فقها این آیه را یکی از مستندات «قاعده احسان» ذکر کرده‌اند که بنا بر آن عذر کسی که با انگیزه خیرخواهی و نیکی رساندن به دیگران، اقدامی نماید، لکن عمل محسنانه و خیرخواهانه او، نفعی به دیگری نرساند و ضرری از او دفع ننماید، پذیرفته و مأجور است.

بر مبنای این معانی از احسان اخلاقی، فقه به حمایت از شخصی که قصد احسان و نیکی دارد، برخاسته و بر آن شده تا هر جا عمل او طبق میزان عقلی و عرفی احسان به حساب می‌آید و اقدام‌کننده نیز در سنجش و بررسی عمل خود بدون هیچ‌گونه تقصیر و تسامحی، تنها به قصد جلب منفعت برای دیگری و یا دفع ضرر، اقدام کرده، ولی قصد او با واقعیت منطبق نشده و در اثر عملش به محسن آلیه ضرری رسیده، ضمان از او برداشته می‌شود؛ زیرا او نیت و قصد احسان داشته است. این معنا به طریق اولی برای شخصی که عمل مضر محسنانه او سبب جلب منفعت و یا دفع ضرر در مورد شخص دیگر شود نیز ثابت است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۱۲۵؛ اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۳۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۳، ص ۲۹۴).

در مورد نفعی ضمان از فرد محسن، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. عده‌ای، بر این

باور هستند که عدم ضمان، دائرمدار احسان واقعی و ماهیت واقعی فعل مُحسنانه است که در عالم واقع حادث شده است و از همین رو، مقتضی دلیل احسان، نفی سلطه بر فرد محسنی است که به طور واقعی مُحسن است (محقق داماد، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۰۶؛ نجفی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۳۲).

برخی بر این باورند که بنا بر انگاره عقلی بودن حسن و قبح، آنچه معیار حسن و قبح به حساب می آید، ممدوح و یا مذموم بودن فاعل فعل است و تحقق یافتن عمل در خارج، مناط مدح و ذم نیست. از این رو، فعلی که به قصد نیکی انجام می شود، مصداق احسان است؛ هر چند در عالم واقع محقق نشود (فرحی، ۱۴۳۰، ص ۳۶؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۳۶، ج ۱، ص ۳۰۰).

برخی نیز معتقدند که اگر شخص نیکوکار در تصرف کردن اموال قصد احسان داشته باشد، اما در واقع، عمل او به زیان مالک باشد و یا عکس این مورد، در هر دو فرض، احسان محقق نمی شود و در نتیجه، متصرف ضامن خواهد بود (محقق داماد، ۱۴۱۶، ص ۳۰۶؛ حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۷۴؛ خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۵۷؛ کاشف الغطا، ۱۴۲۲، ص ۱۲۳).

از آن جا که در نظام اخلاقی اسلام تنها حُسن فعلی برای ارزش گذاری به لحاظ اخلاقی کافی نیست و افزون بر آن، انگیزه فاعل نیز باید نیکو و پسندیده باشد و از آن جهت که دیدگاه سوم در بردارنده هر دو عنصر قصد و تحقق واقعی فعل مُحسنانه است، جنبه اخلاقی بودن احسان در فقه معاملات و حمایت فقه از فرد محسن به صورت رفع ضمان، در صورت توأم بودن قصد و وقوع عمل مُحسنانه، نمایان است.

۲.۳.۲. امانت داری

اگر چه در منابع اخلاقی، به خصلت و فضیلت امانت داری عنوان مستقلی اختصاص داده نشده است، اما به صورت پراکنده و در ضمن دیگر مباحث چون راست گویی و پرهیز از خیانت، از صفات شریفه و ملکات فاضله و سبب عزت و رستگاری نزد خالق و مخلوق شمرده است (نراقی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۹؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۱۷).

آنچه در لغت، عرف و اخلاق «امین» به حساب می آید با آنچه در فقه، «امین» نام گرفته متفاوت است. فقها، عقود را که آخذ مال را با اذن و اجازه مالک قبض نموده، «عقود امانی» نام داده و عقود همچون ودیعه، عاریه، رهن، وکالت، اجاره را در زمره عقود امانی جای داده اند. با انکی تأمل، می توان دریافت که گرچه فقها تمامی عقود امانی را در کنار یکدیگر آورده اند، اما عقد امانی ودیعه و عقود تبرعی و احسانی از دیگر عقود امانی متمایز هستند. در عقد ودیعه،

مأذون نه تنها حق تصرف در مال را ندارد، بلکه ماهیت عقد ودیعه، محافظت و نگه‌داری از مال در جهت مصالح مالک و بدون هیچ منفعتی از سوی آخذ است و این اقتضای ذاتی عقد ودیعه با مفهوم اخلاقی «امین» سازگار است. از این رو، چنین نیست که «امانت» اخلاقی و فقهی به طور کامل متمایز و متفاوت باشند.

فقیهان - در ساحت فقه معاملات - با استناد به قاعده «استیمان»، به حمایت از کسی پرداخته اند که متصرف به این فضیلت اخلاقی شده است؛ بدین شکل که ضمان و مسئولیت جبران تلف و خسارت را از فرد امین - در صورت عدم تعدی و تفریط - برداشته‌اند (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷، ج ۲، ۴۸۲؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۶؛ محقق داماد، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۹۴).

از بسیاری از آساند فقهی چنین برمی‌آید که فقها مفهومی وسیع‌تر از آنچه در اخلاق برای «امانت» مطرح است را برگزیده‌اند و یدِ قابض را در کثیری از عقود که در آن عنصرِ اذن در قبض از سوی مالک وجود دارد، یدِ امین به حساب آورده‌اند (خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۳۴۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳) و از این جمله است یدِ مستأجر، وکیل، عامل مضاربه، و این در صورتی است که بنا به برخی دیگر از دیدگاه‌ها، تنها عقودی چون ودیعه و عقود تبرّعی و احسانی، «عقد امانی» اطلاق می‌شود و یدِ قابض در آنها یدِ امین به حساب می‌آید (صدر، ۱۴۳۲، ج ۳، ص ۹۲؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۶۳۷). در این دیدگاه، اعتقاد بر این است که ضروری است امین مال را صرفاً از روی احسان و نیکی و در جهت رعایت مصالح و یاری رساندن به مالک، بدون دریافت اجرتی صیانت کند. در هر صورت، حمایت فقه در این دو دیدگاه، به شکل رفع ضمان از فرد امین تجلّی یافته است؛ با این تفاوت که برخی تردیدها در توسعه و تضییق دایره مصداقی امین پدید آمده است.

۲.۳.۳. صداقت

فطرت پاک انسان ایجاب می‌کند که انسان سالم و متعادل، دل و زبانش یک‌سو و هماهنگ و ظاهر و باطنش یکی باشد و آنچه باور دارد را بر زبان جاری کند. صداقت در گفتار، رفتار، نیت و عمل، در همه شئون زندگی، یک ارزش اخلاقی و انسانی مهم به شمار می‌رود.

ملا محمد مهدی نراقی، «صداقت» را - در کتاب جامع السعادات - از شریف‌ترین صفات مورد رضایت الهی برشمرده و در بخشی به اقسام آن پرداخته، اما به صورت لغوی تعریف مستقلی از آن ارائه نداده است (نراقی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۴۴).



پشتیبانی اصل اخلاقی «صداقت» در فقه معاملات به صورت مقابله با رذیلت‌های اخلاقی فریب و نیرنگ در مصادیقی چون دروغ، تدلیس، غش، تبانی، سوء نیت، عیب‌پوشانی و کم‌فروشی، نمایان شده است.

اعمال ضمانت و تحمیل خسارت بر فردی که با یت سوء و با قصد فریب دادن طرف مقابل وارد معامله شده و همچنین ایجاد حق فسخ برای کسی که فریب ترفند مکارانه فرد دیگری را خورده است، از جمله واکنش‌های فقه در حمایت از شخصی است که قربانی رذیلت اخلاقی عدم صداقت شده است. این حمایت، به دو صورت ابراز شده است: (۱) فسخ معامله با استفاده از اختیار تدلیس؛ (۲) ایجاد ضمان به واسطه قاعده غرور.

«تدلیس» و «غرور» - به لحاظ مفهومی و مصداقی - یکی هستند و این دو در بسیاری از موارد، امر واحدی شمرده شده‌اند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۵۱، محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۸۳؛ تسخیری، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۲۰۱)، اما «تدلیس» - در فقه - موجب خیار فسخ است؛ زیرا کتمان عیب از آن جهت که سبب بروز و اثبات حق فسخ می‌شود، «تدلیس» می‌گویند، اما خسارت وارد شده، از جهت لزوم جبران، موجب حق فسخ نمی‌شود و تحت قاعده غرور قابل بررسی است. بر این اساس، نقش حمایتی فقه از صداقت را در دو حالت متفاوت «خیار تدلیس» و «قاعده غرور» قابل بررسی است.

۲.۳.۱. خیار تدلیس

خیار تدلیس، تضمینی است برای برای کسی که در هنگام بستن عقود با او صادقانه رفتار نشده است. آنچه به «تدلیس» جنبه غیر اخلاقی داده، «قصد تدلیس» است که همراه با «اعمال فریبکارانه و متقلبانه» موجبات خیار تدلیس را فراهم کرده است. از این‌رو، هر گونه مخفی ساختن و پوشاندن عیوب، «تدلیس» نیست و تا زمانی که با «قصد فریب» همراه نشود، رذیلت اخلاقی به شمار نمی‌آید و مورد حمایت فقه واقع نمی‌شود.

در نگاه بسیاری از فقها، وجود «عنصر معنوی و روانی فریب و نیرنگ» در تحقق تدلیس به روشنی نمایان است (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۶، ص ۷۵؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۲۰۸؛ شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۶؛ منتظری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۸۴، یزدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۵).

برای نمونه، شهید ثانی - در باب «تدلیس ماشطه» - معتقد است که اگر این کار از سوی زوجه نسبت به زوج واقع شود، تدلیس قلمداد نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۱۶)؛ زیرا قصد

فریب وجود ندارد.

واکنش فقه در حمایت از قربانی تدلیس (فریب خورده) که گرفتار عدم صداقت و فریب طرف مقابل شده، حق فسخ یا اصطلاحاً «خیار تدلیس» است که برخی آن را در باب خیار عیب (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۹۲) و برخی دیگر به عنوان خیاری مستقل مورد بحث قرار داده‌اند (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۹۷، صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۳۰، ص ۳۶۵). در آرا و انظار فقیهان می‌توان از سطحی از تدلیس یاد کرد که به مغایرت مبیع با معقود علیه بیانجامد و مشمول قاعده «ما قُصد لم یقع و ما وقع لم یُقصد» شود و در نتیجه، حکم به بطلان عقد داده شود؛ زیرا مقصود از بیع، عقدی است که مغشوش نباشد، از طرفی در بیع مغشوش آنچه واقع شده مقصود از بیع نیست (مامقانی، ۱۳۲۳، ج ۱، ص ۹۵؛ موسوی خویی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۰۲؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴۱۱).

در چنین برداشتی از تدلیس، در حکم به بطلان معامله، جنبه اخلاقی مسئله ملاحظه نمی‌شود و عنصر معنوی، دخالت مؤثری نیافته و بطلان عقد صرفاً از حیث قاعده عدم تابعیت عقد از قصد تحلیل شده است، اما سطح دیگری از تدلیس را نیز می‌توان یاد کرد که به مغایرت کلی معقود با مقصود نینجامیده و برخی از اوصاف مورد معامله را تحت تأثیر قرار داده و در این صورت، ضامن اجرای عدم تدلیس ایجاد «خیار فسخ» است. در هر صورت، ورود نیرومند فقه در این عرصه در قالب ابطال معامله یا ایجاد حق فسخ، بیانگر رویکرد پشتیبان فقه از اخلاق است و این که بنای شارع مقدس این بوده تا فضای معاملی را به لحاظ اخلاقی تلطیف کند و طرف‌های معامله را به صدق و راستی توصیه و پایبند سازد.

۲.۳.۱. ضمان ناشی از قاعده غرور

«قاعده غرور» در متون فقهی فراوان آمده است. جان‌مایه این قاعده این است که هر گاه فردی از کار یا سخن کسی، فریب خورد و از این راه به اوزیانی برسد، فرد فریب‌خورده می‌تواند برای گرفتن خسارت به فرد فریب‌دهنده، مراجعه کند و شخص «غار» باید خسارت شخص زیان‌دیده را بپردازد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۶۹؛ حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۴۱؛ صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۲۲، ص ۳۰۱).

آیا غرور از عناوین قصديه است که حصول آن در خارج جز با قصد محقق نمی‌شود یا از عناوین غیر قصديه است و صرفاً با فعل فاعل حاصل می‌شود؛ چه قصد فریب داشته باشد و چه



قصد فریب نداشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش، عده‌ای تحقّق غرور و ثبوت ضمان را منوط به وجود قصد نیرنگ و فریب دانسته و معتقدند که اگر «غاز» عالم به واقع باشد و قصد تغریر داشته باشد و فریب خوردن مغرور به واسطه فعل او انجام شود، بدین معنا که او در اعتقادش و اقدامش علت تامه باشد، بدون هیچ بحث و گفت‌وگویی او «غاز» است (حسینی مراغه‌ای، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۴۱؛ قانتی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۱۱).

در مقابل، شماری از فقها معتقدند که در صدق غرور، قصد تغریر معتبر نیست و بدون آن که غاز قصد تغریر داشته باشد هم غرور محقق می‌شود؛ همان‌گونه که فعل غار در حالت جهل، سهو و نسیان هم موجب تحقّق غرور می‌شود (لاری، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۲۰؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷۹؛ موسوی اردبیلی، ۱۳۷۹، ص ۳۹۳).

از آن جا که در ورای فعل فریبکارانه، قصد نیرنگ و فریب نهفته است و تا زمانی که فرد قصد فریب نداشته باشد، دست به فعل مکارانه نمی‌زند، می‌توان گفت که فقه در حمایت از کسی که هم از ناحیه فعل و هم قصد «غار» متضرر شده است، حکم به ضمان کرده است.

۲.۴. گزاره‌های فقهی با ماهیت اخلاقی

گاهی اصول اخلاقی با احکام فقهی به گونه‌ای ممزوج شده‌اند که گویی موضوعات مشترک با محمول‌هایی متفاوت‌اند. گویا اصل اخلاقی پا به دنیای فقه نهاده و تنها چهره‌ای فقهی یافته‌اند.

۲.۴.۱. تعاون

تعاون و همکاری، یکی از فضایل و صفات پسندیده اخلاقی است که داشتن جامعه‌ای با اشخاصی همدل و همکار و مهربان بدون این صفت اخلاقی ممکن نیست. در واقع، با متخلق شدن به زینت اخلاقی تعاون و همکاری، روحیه ایشار، محبت، دگرخواهی و عطفیت تقویت می‌شود.

آن دسته از عقود تبرّعی که در کتب فقهی از مصادیق این عقود تحت عنوان عاریه، هبه، ضمان، کفالت، ودیعه، قرض و وقف یاد شده است (حسینی، بی‌تا، ص ۱۰۸؛ حماد، ۱۴۲۹، ص ۳۲۸) جملگی بر مبنای «تعاون بر نیکی»‌اند. در ادامه، به مصادیقی از اعانه بر «بر» بودن برخی از عقود در اندیشه فقها، اشاره می‌شود:

۲.۴.۲. قرض

از جمله مصادیق تعاون بر «بر» قرض دادن است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۳۲، فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵۳). عموماتی چون: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱ نیز مضافاً بر مشروعیت قرض الحسنه، رجحان شرعی استحباب آن را نیز به اثبات می‌رساند (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۶).

۲.۴.۲.۱. امهال و ابراء مدیون

از جمله مصادیق تعاون بر «بر»، امهال مدیون (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۳۲) و در صورت تمکّن، ابراء ذمه مدیون از پرداخت دین است؛ زیرا در عموماً اعانه بر «بر» جای دارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۵۵).

۲.۴.۲.۲. عاریه

عاریه، دارای طبیعت تعاون و همیاری است؛ زیرا معیر بدون اینکه بابت عاریه مالی یا عوضی را دریافت کند، به قصد تبرع منفعت استفاده از شیء را به مستعیر واگذار می‌کند. از این‌رو، از جمله مصادیق «بر» است که در آیه کریمه «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» بدان امر شده است (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۲؛ علامه حلی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۲۳۲؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۰؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۴۲۹؛ مقدّس اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۴۶۵). به گفته نویسنده کتاب فقه المعاملات (مصطفوی، ۱۴۲۳، ص ۳۷۹) استناد به این آیه برای اثبات مشروعیت عاریه، به شیخ طوسی نسبت داده شده است و ایشان «عاریه» را از مصادیق «بر» دانسته است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۹).
به باور برخی، وجه دلالت آنست که امر به مطلق تعاون بر نیکی، عاریه را شامل می‌شود و صیغه امر اگر دلالت بر وجوب نکند؛ بنا بر قرینه صارفه^۲ دلالت بر افضلیت و ارجحیت می‌کند (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸۷).



۶۹

آپشنکی فقه و اخلاق در گزاره‌های فقهی باب معاملات

۱. «و باید با یکدیگر در نیکوکاری و تقوا کمک کنید» (سوره مائده، آیه ۲).

۲. مراد از «قرینه صارفه» عبارت است از وقوع امر به تعاون بر بر و تقوی پس از نهی از اعتداء و ظلم و دشمنی به عداوت عده ای از کفار که مانع از دخول به مسجد الحرام شدند و حال آن که قول او سبحانه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَقَوْلِ اَوْ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛ و یکدیگر را بر گناه و ستمکاری کمک نکنید و از خدا بترسید که عقاب خدا سخت است (سوره مائده، آیه ۲). قرینه است که مراد از امر به تعاون وجوب است، پس صرف ظهور امر از وجوب به استحباب، محتاج اقامه برهان است (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸۷).

۲. ۴. ۳. عقد ضمان

عقد ضمان، ذاتاً از این ویژگی برخوردار است که نمایانگر نوعی همکاری و احسان بین اشخاص است و جنبه وثیقه بودن آن منافاتی با طبیعت همیاری و همکاری آن ندارد. چه بسا ضمانت با انگیزه‌های شخصی صورت گیرد، اما این مسئله منافی ماهیت و طبیعت تعاون و همیاری در عقد ضمان نیست.

مشهور فقهای شیعه، در مقام تبیین ماهیت ضمان، ضمان را نقل ذمه به ذمه دانسته‌اند (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷، ص ۲۶۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۸۲؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۱۵؛ صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۲۶، ص ۱۲۷). ضمان، بنا بر این مبنا، نوعی تعاون و همکاری با فرد طلبکار است. به گفته یکی از نویسندگان حقوق دان، این مفهوم از ضمان با نظام‌های حقوقی و دینی ای هماهنگ است که در آن به تعاون و همبستگی اجتماعی، بیش از حفظ سرمایه‌ها و حمایت از تعهدات حقوقی توجه شده و به مسامحه، دست‌گیری و گاه ایثار تمایل دارد. همچنین این مفهوم از ضمان با روابط حقوقی در جوامع قبیله‌ای و تکیه بر شخصیت پیشوا سازگار است (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۲۶). در مقابل، عده ای دیگر ماهیت عقد ضمان را ضمّ ذمه به ذمه دانسته‌اند. در این نگرش نیز که دیدگاه اکثریت فقهای عامه را تشکیل داده (ابن قدامه، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۱). باز هم ضمان صورتی از تعاون ضامن با بدهکار است.

در هر صورت، چه ماهیت ضمان را نقل ذمه به ذمه یا ضمّ ذمه به ذمه بدانیم، ضامن - با قبول ضمان - در صدد همکاری و همیاری با فرد طلبکار و بدهکار برآمده است.

۲. ۴. ۳. انصاف

«انصاف» یکی از فضایل اخلاقی و به معنای مراعات، برابری و مساوات در رفتار است. با همین عنوان، قاعده فقهی انصاف نیز تأسیس شده و از دیرباز مورد توجه فقیهان بوده است.

۲. ۴. ۳. ۱. قاعده انصاف

انصاف - در حوزه فقه معاملات - به معنای مساوات و برابری است و اینکه سهم و قسط هر کسی به او داده شود. همچنین ناظر به تقسیم بالمناصفه مال بین دو نفر در فرض مشتبه شدن مالکیت است (مصطفوی، ۱۴۲۳، ص ۱۵۹، بهبهانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۴۵).

با این که از این قاعده، در آثار فقهی متأخران نام برده شده، اما مصادیق آن را در آثار و دیدگاه

های فقه‌های دوره‌های مختلف می‌توان دید. «صاحب جواهر» از جمله کسانی است که «انصاف» را به عنوان قاعده‌ای فقهی پذیرفته و در مسئله‌ای که دو شخص در یک درهم ادعای ملکیت می‌کنند و بینه‌ای برای آن دو نیست، حکم به نصف کردن مال و فصل خصومت از راه عدل و انصاف کرده است (صاحب جواهر، ۱۴۲۱، ج ۲۶، ص ۲۴۴).

از دیگر مواردی که در شرع از این قاعده استفاده شده، جایی است که دو نفر مال خود را نزد شخص دیگری به امانت بسپارند، یکی دو درهم و دیگری یک درهم و پس از مدتی یک درهم از این سه درهم نزد شخص امین بدون افراط یا تفریط و تلف شود و در این مورد یقین وجود دارد که آن یک درهم یا از آن مالک دو درهم و یا متعلق به صاحب یک درهم بوده است، با این حال، به مقتضای این قاعده، حکم شده که یک درهم و نیم به صاحب دو درهم و نصف درهم به مالک یک درهم داده شود (مروج جزائری، بی تا، ج ۶، ص ۶۴۵).

اگر چه روایات متعددی موجود است که در مواردی که موضوع تقسیم مال یا حقی پیش آمده و مالک اصلی مال مشخص نیست، مال را به شیوه‌ای منصفانه آن را تقسیم کرده اند (شیخ حرّ عاملی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۷۰). بسیاری از فقها، چنین قضاوت‌هایی از جانب معصوم را مقتضای رعایت عدل و انصاف دانسته و آن را به عنوان قاعده پذیرفته‌اند، یکی از اندیشمندان فقه، در این باره می‌گوید:

از این روایت (روایت درهم)، این حکم روشن می‌شود که اگر کسی اقرار کند به این که این مال میان ما دو نفر مشترک است، حمل بر توزیع عادلانه می‌شود و از آن جا که امام (ع) در این روایت در مقام استدلال بر حکم به نصف است، از این روایت قاعده‌ای کلی استفاده می‌شود. بر این اساس، که اگر وصیت یا وقفی منسوب به دو نفر یا بیشتر باشد، به طور مساوی میان آنان تقسیم می‌شود (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۷).

همچنین، در بحث مال حلال آمیخته به حرام، اگر مقدار حرام معلوم باشد، اما صاحبان آن تعییناً نامعلوم باشند و در میان عدد محصور قرار داشته باشد، فقها - بر اساس قاعده عدل و انصاف - به لزوم توزیع بالسویه معتقد شده و حکم بر اساس قرعه را پذیرفته‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۲۶).

۲.۵. کارکرد تربیتی اخلاق در اجرای احکام فقهی

رعایت اخلاق در هر موردی، فرد را در رعایت حقوق افراد اجتماع یاری می‌رساند. به بیان دیگر،



آن کس که فضیلت‌های اخلاقی را به‌خوبی شناخته و آنها را در درون خود نهادینه کرده و در اجرای آنها تمام همت خود را به کار بسته، سبب شده از هرج و مرج و ناامنی و قانون‌گریزی و تخلفات حقوقی دوری کند و در جهت ایجاد نظم عمومی و مصالح همگانی و رعایت حقوق دیگران گام بردارد.

به عبارتی، رعایت عدالت، صداقت، امانت‌داری و وفای به عهد - از جنبه تربیتی - جامعه را تا حد زیادی از جنبه‌های حقوقی بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا آن کس که به فضایل اخلاقی پیش‌گفته آراسته شده و ملکات نفسانی در او رسوخ کرده و به صفای روح و باطنی نایل شده باشد، به بسیاری از تخلفات و جرایم حقوقی و منافی با عدالت رو نمی‌آورد؛ شخصی غصب نمی‌کند، مرتکب خیانت در امانت نمی‌شود، با سوء‌تیئ وارد معامله نمی‌شود، احتکار نمی‌کند، از کتمان عیوب کالا و تدلیس خودداری می‌کند، در تبانی علیه دیگران شرکت نمی‌کند و در کل به اصول اخلاقی پای‌بند است و در نتیجه، آشفتنگی و نابرابری‌ها و خیانت‌های مالی و جرم و جنایت در جامعه کاهش می‌یابد و نیاز به مجازات کمتر می‌شود و آنگاه می‌توان زمینه سلامت روانی عمومی و پیشرفت جامعه را نظاره‌گر بود و همه اینها حاصل تربیت اخلاقی و اعتدال قوای درونی و آراستگی اخلاقی است.

۳. نتیجه‌گیری

بدون تردید، علوم مختلف مشترکاتی با هم دارند که یافتن این مشترکات و چگونگی ارتباط بین آنها در تکمیل و پیشرفت علوم نقش و تأثیر به‌سزایی دارد. سامان دادن به مسائل مرتبط بین دو علم مستلزم ارائه الگوها و مدل‌هایی است که این مشترکات را بتوان در ذیل آن جای داد. علم فقه و علم اخلاق از این قاعده مستثنی نیستند و در تمام ابواب فقهی، مسائل اخلاقی یافت می‌شود. معاملات که ابواب حقوقی فقه را تشکیل می‌دهند، گاه به صورت‌های گوناگون - اعم از پیشینی و پسینی - با گزاره‌ها و اصول اخلاقی پیوند خورده‌اند. درنگ در این جنبه‌ها تصویری تحسین‌برانگیز از گزاره‌های فقهی در اختیارمان قرار می‌دهد و شبهه مغایرت فقه و اخلاق را تا حد زیادی می‌زداید.

نیکوست اگر به هنگام بررسی مسائل ناظر به معاملات و از جمله خیارات، قواعد فقهی، عقود تکافلی و تعاونی، تنها به به جنبه فقهی / حقوقی بسنده نکرده و ملاحظات اخلاقی را نیز در نظر آوریم. بی‌شک، در نظر گرفتن ابعاد اخلاقی این احکام، پذیرش عمومی آنها را دو چندان

خواهد کرد و اگر اشخاص به هنگام عقد قرارداد، افزون بر دانستن احکام تکلیفی و وضعی آن، به حسن و قبح و ضمانت اجراهای اخلاقی آن نیز آگاه باشند، چه بسا با دقت بیشتر و احتیاطی افزون تر وارد عرصه معاملات و عقد قراردادها شوند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

- ابن بابویه، محمد بن علی. (شیخ صدوق). (۱۴۱۳ ق). کتاب من لایحضره الفقیه. (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن زهره حللی، حمزه بن علی. (۱۴۱۷ ق). غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع. قم: مؤسسه الامام الصادق. (ع).
- ابن قدامه، عبدالله ابن احمد. (۱۳۸۷). الشرح الكبير. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. (بی تا). تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، بی جا: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۶ ق). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر. (۱۴۰۶ ق). المهدب. قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۱۴۰۷ ق). المهدب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۱۴۰۹ ق). الرسائل العشر (جوابات المسائل الشامية الأولى). قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- اصفهانى، شیخ الشریعه. (۱۴۱۰ ق). قاعده لاضرر. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اصفهانى، محمد حسین. (۱۴۰۹ ق). بحوث فی الفقه. (اصفهانى). (الإجارة). قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الاسلامی.
- انصارى، محمد علی. (خلیفه شوشتری). (۱۴۱۵ ق). الموسوعة الفقهية الميسرة. قم: مجمع الفكر الإسلامی.



- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (شیخ انصاری). (۱۴۱۱ ق). المكاسب. قم: دار الذخائر.
- ایروانی، باقر. (۱۴۲۶ ق). القواعد الفقهیه. قم: دار الفقه للطباعة و النشر.
- آلوسی، سید محمود. (بی تا). روح المعانی، بی جا.
- بحرانی، یوسف. (۱۳۶۳). الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره. قم: جماعه المدرّسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الاسلامی.
- بهبهانی، سید علی. (۱۴۰۵ ق). الفوائد العلیه. (چاپ دوم). قم: المطبعة العلمیه.
- تبریزی، جواد. (۱۳۸۷). تنقیح مبانی العروة. (چاپ دوم). دار الصدیقه الشهیده.
- تسخیری، محمدعلی. (۱۴۳۱ ق). القواعد الأصولیة و الفقهیة. (تسخیری). تهران: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیة.
- جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم. (۱۳۶۲). تفسیر شاهی. تهران: نوید.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۸). دایرة المعارف حقوق مدنی و تجارت. تهران: گنج دانش.
- حائری یزدی، مرتضی. (۱۴۱۸ ق). الخمس. (چاپ اول). قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (بی تا). وسائل الشیعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حسنی، هاشم معروف، (بی تا). نظریة العقد فی الفقه الجعفری، بیروت: مكتبة هاشم.
- حسینی حائری، کاظم. (۱۴۲۳ ق). فقه العقود. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
- حسینی عاملی. (۱۴۱۹ ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- حسینی مراغی، عبد الفتاح بن علی. (۱۴۱۷ ق). العناوین الفقهیة. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- حماد، نزیه. (۱۴۲۹ ق). معجم المصطلحات المالیه و الاقتصادیة فی لغة الفقهاء، دمشق: دارالقلم.
- خالصی، محمدباقر. (۱۴۱۵ ق). رفع الغرر عن قاعدة لا ضرر. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- خرازی، محسن. (۱۴۲۳ ق). البحوث الهامة فی المكاسب المحرمة. قم: مؤسسه در راه حق.
- خواججه نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ ق). اخلاق ناصری. تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
- خوانساری، احمد. (۱۳۵۵). جامع المدارک. تهران: مكتبة الصدوق.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. (چاپ دوم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران
ذهنی تهرانی، محمد جواد. (۱۳۷۳). عناوین الأحكام. قم: وجدانی.
رازی، فخر الدین محمد بن عمر. (بی تا). مفاتیح الغیب. (التفسیر الكبير). بیروت: دار الاحیاء
التراث العربی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (بی تا). مفردات الفاظ قرآن. (چاپ اول). بیروت: دارالقلم.
روحانی، محمد صادق. (۱۴۲۹ ق). منهاج الفقاهة. قم: أنوار الهدی.
روحانی، محمد صادق. (۱۴۳۵ ق). فقه الصادق. قم: آیین دانش.
روحانی، محمد. (۱۳۷۸). المرتقی إلى الفقه الأرقی. (الخيارات). تهران: دار الجلی.
ریسونی، احمد. (۲۰۰۳). قضايا الاسلامیه معاصره من اعلام الفكر المقاصدی، بیروت:
دارالهادی للطباعة و النشر و التوزیع.

زارعی سبزواری، عباسعلی. (۱۴۳۰ ق). القواعد الفقهیة فی فقه الإمامیة. قم: جماعة المدرسین
فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسة النشر الإسلامی.
زیبیدی، محمد بن محمد بن عبد الرزاق. (بی تا). تاج العروس من جواهر القاموس، دار الهدایة.
سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۸۲). المواهب فی تحریر أحكام المكاسب. قم: مؤسسة الإمام
الصادق. (ع).

سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۵ ق). الرسائل الأربع: قواعد أصولیة و فقهیة. (قاعدة لا ضرر). قم:
مؤسسه امام صادق. (ع).
سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۳۶ ق). الإیضاحات السنیة للقواعد الفقهیة. قم: مؤسسة
الإمام الصادق (ع).

سجادی، سید جعفر. (بی تا). فرهنگ معارف اسلامی. تهران: کومش.
سرور، ابراهیم حسین. (۱۴۲۹ ق). المعجم الشامل للمصطلحات العلمیة و الدینیة، بیروت:
دار الهادی.

سند، محمد. (۱۴۲۸ ق). فقه المصارف و النقود. قم: محبین
سند، محمد. (۱۴۲۹ ق). سند العروة الوثقی. (النکاح). قم: باقیات.
سیفی مازندرانی، علی اکبر. (۱۴۲۷ ق). دلیل تحریر الوسیلة. (النکاح). قم: مؤسسة تنظیم و نشر
آثار الإمام الخمینی. (قدس سره).

شریف رضی، محمد بن حسین. (۱۳۷۲). نهج البلاغه. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: مكتبة



الداوري.

شهيدي ثاني، زين الدين بن علي. (١٤١٣ ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.

شيرازي، محمد كاظم. (١٣٧٠). بلغة الطالب. (شيرازي). تهران: مطبعة بوذرجمهري.
صاحب جواهر، شيخ محمد حسن نجفي. (١٤٢١ ق). جواهر الكلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت. (عليهم السلام).
صدر، محمد. (١٤٢٩ ق). الاسلام يقود الحياه. قم: مركز الابحاث والدراسات التخصصية للشهيد صدر.

صدر، محمد. (١٤٣٢ ق). كتاب البيع. (صدر). قم: محبين.
صفايي، سيد حسين. (١٣٩٤). قواعد عمومي قراردادها. تهران: نشر ميزان.
طباطبائي قمي، تقى. (١٤٢٦). مباني منهاج الصالحين. قم: قلم الشرق.
طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم. (١٣٧٠). حاشيه المكاسب. قم: مؤسسه اسماعيليان.
طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم. (١٤١٩ ق). العروه الوثقى. قم: انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علميه قم.

طباطبائي، سيد محمد حسين. (بي تا). الميزان. تهران: انتشارات اسماعيليان.
طباطبائي، محمد. (بي تا). المناهل. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لحياء التراث.
طريحي، فخر الدين. (بي تا). مجمع البحرين، بي جا.
طوسي، محمد بن حسن. (١٣٨٧). المبسوط في فقه الإماميه. تهران: مكتبة المرتضويه.
عطيه، جمال الدين. (٢٠٠١). نحو تفعيل مقاصد الشريعة. دمشق: دار الفكر.
علامه حلّي، حسن بن يوسف. (١٤١٨ ق). مختلف الشيعة في احكام الشريعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.

علامه حلّي، حسن بن يوسف. (بي تا). تذكرة الفقهاء. تهران: مكتبة المرتضويه.
عميد زنجاني، عباسعلي. (١٣٨٢). آيات الأحكام. تهران: دفتر مطالعات و تحقيقات علوم اسلامي.
فاضل توني، عبدالله. (١٤١٥ ق). الوافيه في الاصول. قم: مجمع فكر اسلامي.
فاضل لنكراني، محمد. (١٣٨٣). القواعد الفقهية. قم: مركز فقه الأئمة الأطهار (ع).
فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (١٣٧٣). كنز العرفان في فقه القرآن. تهران: مرتضوي.
فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (١٤٠٤ ق). التنقيح الرائع لمختصر الشرائع. قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.



٧٤

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال چهارم | شماره دوم | تابستان ١٤٠٠

فرحى، على. (١٤٣٠ق). تحقيق في القواعد الفقهية. قم: جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية بقم. فيروزآبادى، مجد الدين. (١٤٢٦ق). القاموس المحيط. (چاپ هشتم). بيروت: مؤسسة الرسالة للطباعة و النشر و التوزيع.

فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى. (١٣٧٢). راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء). مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى.

فيومى، احمد بن محمد بن على. (١٤١٨ق). المصباح المنير، بيروت: المكتبة العصرية. قاننى، محمد، محقق مركز فقهى ائمه اطهار (ع). (١٤٢٤ق). المبسوط فى فقه المسائل المعاصرة. (المسائل الطبية). قم: مركز فقه الأئمة الأطهار (ع).

قبولى درافشان، سيد محمد هادى و همكاران. (١٤٠٠ق). عقود معين. (١). مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسى مشهد.

قرباننيا، ناصر. (١٣٨١). عدالت حقوقى. (چاپ اول). تهران: انتشارات دانش و اندیشه معاصر. قطب راوندى، سعيد بن هبة الله. (١٤٠٥ق). فقه القرآن. قم: كتابخانه عمومى حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى.

كاتوزيان، ناصر. (١٣٧٤). عقود معين. (چاپ چهارم). تهران: شركت انتشار با همكارى بهمن برنا. كاشف الغطاء، حسن. (١٤٢٢ق). أنوار الفقاهة. (كاشف الغطاء). نجف اشرف: مؤسسة كاشف الغطاء العامة.

لارى، عبدالحسين بن عبد الله. (١٤١٨ق). التعليقة على المكاسب. (لارى). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.

مازندرانى، ملا صالح. (بى تا). شرح اصول كافى. تهران: المكتبة الاسلاميه للنشر و التوزيع. مامقانى، محمد حسن بن عبد الله. (١٣٢٣). غاية الآمال فى شرح المكاسب و البيع. قم: مجمع الذخائر الاسلامية.

مجلسى، محمد باقر (علامه مجلسى). (بى تا). مرآة العقول. (بى جا): دار الكتب الاسلامية. محقق حلى، جعفر بن حسن. (١٤١٨ق). المختصر النافع فى فقه الاماميه. (چاپ سوم). قم: مؤسسه المطبوعات الدينيه.

محقق داماد، سيد مصطفى. (١٤١٦ق). قواعد فقه. (چاپ دوازدهم). تهران: مركز نشر علوم اسلامى. محقق كركى، على بن حسين. (١٤١٤ق). جامع المقاصد فى شرح القواعد. قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث.

مدنى كاشانى. (١٤٠٩ق). تعليقة شريفة على بحث الخيارات و الشروط من كتاب المتاجر. قم:



- مکتبه آیه الله العظمى المدني.
- مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن. (۱۴۱۲ق). الدرّ النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقلید. (چاپ اول). قم: مؤسسه انصاریان.
- مرعشی، شهاب الدین. (۱۴۰۶ق). منهج المؤمنین. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- مروج جزائری، سید محمد جعفر. (بی تا). منتهی الدرايه. (بی جا): تهران، قم، مؤسسه دار الكتاب.
- مصطفوی، محمد کاظم. (۱۳۸۴). القواعد الفقهية. قم: المركز العالمي للدراسات الاسلامية.
- مصطفوی، محمد کاظم. (۱۴۲۳ق). فقه المعاملات. قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الاسلامي.
- مغنیه، محمد جواد. (۱۳۸۵). فقه الامام الجعفر الصادق (ع). (چاپ هفتم). تهران: انتشارات انصاریان.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۳۷۵). زبدة البيان في أحكام القرآن. تهران: مکتبه المرتضويه.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان. قم: جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الاسلامي.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۰). القواعد الفقهية. (مکارم). قم: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب (ع).
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۰). موسوعة الفقه الإسلامي المقارن. قم: دار النشر الإمام علي بن أبي طالب (ع).
- منتظری، حسینعلی. (۱۴۱۵ق). دراسات في المكاسب المحرمة. قم: نشر تفکر.
- موسوی اردبیلی، عبد الکریم. (۱۳۷۹). فقه المضاربة. قم: جامعة المفید. مؤسسة النشر.
- موسوی بجنوردی، حسن. (۱۳۷۷). القواعد الفقهية. (چاپ اول) قم: نشر الهادی.
- موسوی خمینی، روح الله. (امام خمینی). (۱۳۹۲). کتاب البيع. تهران: مؤسسة تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني. (قدس سره).
- موسوی خمینی، روح الله. (امام خمینی). (۱۴۱۵ق). المكاسب المحرمة. (چاپ اول). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). مصباح الاصول. (چاپ اول). قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۹ق). محاضرات في الفقه الجعفري. قم: مؤسسة دائرة

معارف الفقه الاسلامي.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). مصباح الفقاهة. بی جا.
موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسه الخوئی الاسلامیه.
موسوی سبزواری، عبد الاعلی. (۱۴۱۳ ق). مهذب الأحكام في بيان الحلال و الحرام. قم: السيد
عبد الاعلی السبزواری.

نائینی، میرزا محمد حسین غروی، خوانساری نجفی، موسی. (۱۳۷۳). منية الطالب فی حاشیه
المکاسب. تهران: المكتبة المحمدیه.

نجفی، هادی. (۱۳۸۷). الآراء الفقهية، اصفهان: مهر قائم.

نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۳۷۵). عوائد الايام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
نراقی، احمد بن محمد مهدی. (بی تا). معراج السعاده، بی جا: انتشارات هجرت.

نراقی، محمد مهدی. (۱۳۹۰). جامع السعادت. (چاپ چهارم). بیروت: مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات.

وجدانی فخر، قدرت الله. (۱۳۸۴). الجواهر الفخرية في شرح الروضة البهية. قم: سماء قلم.

هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۳۲ ق). موسوعة الفقه الإسلامي المقارن. (هاشمی شاهرودی).

قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

هیر، ریچارد مروین. (۱۳۸۳). زبان اخلاق. (ترجمه: امیر دیوانی). تهران: نشر طه.

یزدی، محمد کاظم بن عبد العظیم. (۱۴۱۰ ق). حاشية المكاسب. قم: اسماعیلیان.



